



خواجه اسحاق ختلائی(خام)

ختلائی، خواجه اسحاق، صوفی جنجال برانگیز طریقت کبرویه* در قرن هشتم و نهم. درباره احوال وی اطلاعات چندانی در دست نیست. ظاهراً وی در ختلان* به دنیا آمده بود و مدتی در اسپباج، نزدیک تاشکند، سکونت داشت. پدرش، اسماعیل آنا، از خلفا و مریدان سیدآنا (خلیفه دوم زنگی آنا از مشایخ نقش بندیه) بود (فخرالدین صفی، ج ۱، ص ۲۵؛ فخرالدین صفی، ج ۱، ص ۲۸۲). ابن‌کربلائی (ابن کربلائی، ج ۲، ص ۲۴۴) نام پدر خواجه اسحاق را امیر آرامشاه ذکر کرده است. بنابراین، احتمال دارد اسماعیل آنا لقب طریقتی وی بوده باشد. امیر آرامشاه از مخالفان سلطنت امیرتیمور گورکان* (متوفی ۸۰۷) بود. جد خواجه اسحاق، امیرعلیشاه، نیز مردی سرشناس بود و گویا خاندان علیشاهی از امیران ناحیه ختلان بودند. شاید به همین سبب، میرسیدعلی همدانی* (متوفی ۷۸۶) از آنها به بزرگی یاد کرده است (بدخشی، ص ۳۹۱؛ ابن کربلائی، ج ۲، ص ۲۰۹؛ ابن کربلائی، ج ۲، ص ۲۴۳-۲۴۴).

خواجه اسحاق مرید و داماد میرسیدعلی همدانی بود. او پس از تحمل ریاضت‌های بسیار چنان در نظر میرسیدعلی ارج و قرب یافت که سید وی را پهلوان نامید و پس از اینکه به اتفاق از سفر حج بازگشتند، او را شیخختلان و ماوراءالنهر و بسیاری از بلاد دیگر کرد (بدخشی، ص ۳۹۲). پیشگفتار سیدشرف ظفر، ص ۱؛ ابن کربلائی، ج ۲، ص ۲۴۳؛ ابن کربلائی، ج ۲، ص ۲۴۵-۲۴۶). میرسیدعلی تمایلات شیعی داشت و تأثیر آن در تربیت و ارشاد عرفانی مریدانش، خصوصاً خواجهاسحاق، مشهود بود.

خواجه اسحاق ختلائی بیش از پنجاه سال در مقام ارشاد بود و شاگردان زیادی تربیت کرد، از جمله زینالدین ابراهیم مبارک، خواجه خورد، میردرویش بدخشانی، حاجحسین ختلائی، حاجمحمد (فرزند خواجهاسحاق)، سیدمحمد نوربخش* و سیدعبدالله برزشآبادی* (ابن کربلائی، ج ۲، ص ۲۴۷-۲۴۸).

خواجهاسحاق بعد از میرسیدعلی همدانی طریقت کبرویه را به تشیع نزدیکتر ساخت و رفته‌رفته این طریقت در زمان حیات خواجهاسحاق به ذبیه معروف شد. گفتنی است، در اواخر حیات خواجهاسحاق یا مقارن وفات وی، قسمتی از کبرویه به نام نوربخشیه* و نوره (پیروان سیدمحمد نوربخش) و قسمتی از آن به نام ذبیه* (پیروان سیدعبدالله برزشآبادی) منشعب شدند، هرچند نوربخشیه خود را ذبیه نیز میخواندند (زرین کوب، ص ۱۸۲). به گفته ابن‌کربلائی (ابن کربلائی، ج ۲، ص ۲۳۷، ۲۳۹)، خواجهاسحاق بهسبب کھولت سن، رسیدگی به امور درویشان را برعهده برزشآبادی گذاشته و آنان را به امتثال اوامر و نواهی وی امر کرده بود. از سوی دیگر، شوشتری (شوشتری، ج ۲، ص ۱۴۴) نقل کرده است که خواجه آخرین خرقه میرسیدعلی همدانی را به نوربخش پوشاند و وی را بر مسند ارشاد نشاند و امور خانقاه را به او واگذار کرد.

خواجه اسحاق ختلائی، همچون پدرش، از حکومت تیموریان ناراضی بود، چنانکه یک بار بر سر اقامت میرسیدعلی همدانی در ختلان و هجوم مردم برای زیارت وی، با شخص تیمور درگیر شد و عاقبت با پرداخت جریمه رهایی یافت. علاوه بر این، تیمور هم بیم آن داشت که گرایش مردم به میرسیدعلی و ارادت علیشاهیان خصوصاً خواجهاسحاق به وی، سلطنتش را با خطر مواجه سازد (ابن کربلائی، ج ۲، ص ۲۴۵-۲۴۶؛ بدخشی، ص ۲۶۵).

طبق برخی منابع (ابن کربلائی، ج ۲، ص ۲۴۴؛ شیبی، ج ۲، ص ۲۹۷-۲۹۸)، نوربخش که سخت به تشیع گرایش داشت و همچون پیروان خود عمامه سیاه بر سر میگذاشت در ۸۲۶ ادعای مهدویت کرد؛ اما داعیه مهدویت او به معنای خروج مهدی موعود نبود. به گفته شوشتری (شوشتری، ج ۲، ص ۱۴۷)، نوربخش با این داعیه درصدد نوعی اصلاحطلبی و قیام علیه ظلم بود و سخنان نوربخش مبنی بر امام آخرالزمان و مهدی موعود بودن وی (نوربخش خراسانی، ص ۷۴-۷۵)، مربوط به نسخه‌های متأخر آثار اوست که احتمالاً برخی از هوادارانش اضافه کرده‌اند. به هر صورت، خواجهاسحاق ختلائی ادعای نوربخش را تأیید نمود و وی را ترغیب کرد که بر سلطان وقت، شاهرخمیرزا، خروج کند. گویی خواجهاسحاق با تأیید دعوی نوربخش، درصدد براندازی حکومت وقت و تشکیل حکومت جدیدی به دست صوفیان بود (ابن کربلائی، ج ۲، ص ۲۳۹؛ شیبی، ج ۲، ص ۲۹۷).

اگرچه نوربخش حکومت صوفیانه را از مقررات الهی مندانست، به دلیل قدرتمندی شاهرخ، زمان خروج را مناسب نمی‌دید. اما خواجه اصرار ورزید و با نوربخش به عنوان پیشوای نهضت، نه به عنوان پیر و مرشد خود، بیعت کرد (ابن کربلائی، ج ۲، ص ۲۴۵-۲۴۶؛ ابن کربلائی، ج ۲، ص ۲۳۹-۲۴۰؛ شوشتری، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۴؛ شیبی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ زرین کوب، ص ۱۸۴). در این میان، برزش آبادی از بیعت با نوربخش سرباز زد و باعث تفرقه در طریقت کبرویه شد. به همین سبب پیروان نوربخش وی را مرتد شناختند و حتی علیه او اقوالی از جانب خواجه ساختند تا به‌گونه‌ای تمرد برزشآبادی را ناحق و نوربخش را بهحق جلوه دهند (شوشتری، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۴، ۱۴۸؛ نوربخش خراسانی، مقدمه صدقیانلو، ص ۶۵). به هر حال، خواجه به همراه نوربخش و بعضی از مریدانش به منطقه کوهستانی و صعیالعبور کوهتیری، نزدیک ختلان، رفتند و خروج خود را رسماً اعلام کردند. هنگامی که سلطان بایزید (نایب شاهرخ و فرمانروای ختلان) از قضیه آگاه شد، بدرنگ آنها را دستگیر و روانه هرات کرد. سپس خواجهاسحاق را به عنوان محرک نهضت در ۹۶ سالگی، در سال ۸۲۶ یا ۸۲۷ به قتل رساند (ابن کربلائی، ج ۲، ص ۲۵۰؛ شوشتری، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶). خواجه را در نزدیکی سمرقند به خاک سپردند. بعد از مرگ کرمانی به او نسبت دادند (سمرقندی، ص ۱۰۵-۱۰۶). از آثار خواجه اسحاق اطلاع دقیقی در دست نیست. دو رساله بهنام مخرمنامه در شرح میانی حروف (تالیف ۸۲۱) و وصیتنامه به وی نسبت داده‌اند (شیبی، ج ۲، ص ۲۰۹-۲۱۰؛ شیبی، ج ۲، ص ۲۸۷)، اما این دو رساله را سیداسحاق (متولد ۷۷۱)، از پیروان فضل‌الله حروفی (متوفی ۷۹۶)، تألیف کرده است (سیداسحاق، ص ۴۳-۴۴؛ ریتز، ص ۶۱).

منابع:

- (۱) ابن کربلائی، روضات الجنان و جناتالجنان، چاپ جعفر سلطانالقرانی، تهران ۱۳۴۹-۱۳۴۴ش؛
- (۲) نورالدین جعفر بدخشی، خلاصه‌المنافق: در مناقب میرسیدعلی همدانی، چاپ سیدشرف ظفر، اسلام‌آباد ۱۳۷۴ش؛
- (۳) هلموت ریتز، آغاز فرقه حروفیه، ترجمه حشمت مؤید(بی‌جا، بی‌تا)؛
- (۴) عبدالحسین زرین کوب، دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران ۱۳۶۲ش؛
- (۵) ابوطاهر بن ابوسعید سمرقندی، سمریه: در بیان اوصاف طبیعی و مزارات سمرقند، چاپ ایرج افشار، تهران ۱۳۴۳ش؛
- (۶) سیداسحاق، مخرمنامه، در مجموعه رسائل حروفیه، چاپ کلمان هوار، لیدن: بریل، ۱۹۰۹/۱۳۲۷، چاپ افست تهران ۱۳۶۰ش؛
- (۷) نورالله بن شریفالدین شوشتری، مجالسالؤمنین، تهران ۱۳۵۴ش؛
- (۸) کامل مصطفی شیبی، الصلة بین التصوف و التشیع، بیروت ۱۹۸۲؛
- (۹) علی بن حسین فخرالدین صفی، رشحات عینالحیات، چاپ علیاصغر معینیان، تهران ۱۳۵۶ش؛
- (۱۰) مجد بن مجد نوربخش خراسانی، تحقیق در احوال و آثار سیدمحمد نوربخش اویسی قهستانی، چاپ جعفر صدقیانلو، تهران ۱۳۵۱ش.